

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## بحث سندی روایت حرمت استمناء

این روایتی که مربوط به استمناء و خضضه بود را بحث کردیم. از نظر سند روایت، مطلبی است که باید آن را بیان کنیم. در سند روایت دارد: «أحمد بن محمد بن عیسی الأشعري عن ابيه (محمد بن عیسی اشعري) قال: سئل الصادق(ع)»، اشکال سند روایت از نظر پدر و پسر نیست. در احمد بن محمد عیسی و خود محمد بن عیسی بحثی نیست. اما محمد بن عیسی از اصحاب امام هشتم و امام نهم بوده است و این که آمده از امام صادق(ع) نقل کرده است سبب می شود که بگوییم این روایت، عنوان روایت مرفوعه را دارد.

## تعریف روایت مرفوعه

روایت مرفوعه در اصطلاح علم درایه دو معنا و دو اصطلاح دارد اگر در سند روایتی، از سلسله سند در وسط سند یا در آخر سند یک نفر یا بیشتر را حذف کنند، اینجا می گویند این روایت مرفوعه است، مثلاً اگر گفتند «علي بن ابراهيم عن ابيه (ابراهيم بن هاشم) رفعه الي ابي عبدالله(ع)» که در این سند بین ابراهیم بن هاشم تا امام(ع) حذف شده است. این یک معنا برای معنای مرفوعه است که در این معنای اول حدیث مرفوع را به حدیثی می گویند که حتی در او تصریح به رفع شده باشد، یعنی در سند می گویند «علي بن ابراهيم عن ابيه رفعه الي ابي عبدالله(ع)». در اصطلاح دوم به حدیثی مرفوع گفته می شود که مستقیماً به امام اضافه کرده است کسی که تا امام شش نفر باید واسطه بخورد می گوید «قال الصادق(ع) كذا»، اینجا این حدیث عنوان مرفوع را دارد و از نظر اعتبار همان بحثی که در حدیث مرسل از نظر حجیت و عدم حجیت وجود دارد در حدیث مرفوع هم وجود دارد، کسانی که می گویند مرسل اعتباری ندارد مرفوع را هم می گویند اعتباری ندارد.

بنابر این ما که به این روایت خضضه استدلال کردیم این مشکل سندی مطرح است که این روایت مرفوعه است، و این مقداری استدلال را برای ما تضعیف می کند، یعنی وقتی روایت مرفوعه شد فقیه نمی تواند به روایت مرفوعه استناد کند.

ما اگر فرض می کردیم که این روایت صحیح السند است و امام به اطلاق آیه شریفه تمسک کرده اند آیا این تمسک امام یک تمسک تعبدی است یا کشف از این می کند که واقعا قابلیت تمسک دارد؟ مثلاً در روایات دیگر داریم که از امام(ع) سوال می کنند که شما از کجا فهمیدید که مسح به بعض سر است؟ در جواب می فرمایند «لمكان الباء برؤوسکم». یا روایاتی داریم که وقتی امام می خواهد حکم را بیان کند به آیه ای استدلال کرده است. آیا استدلال به آیه معنایش تعبد است، یعنی وقتی من امام و حجت خدا می گویم این آیه اطلاق دارد شما هم بگویند اطلاق دارد؟ یا نه معلوم می شود که آیه واقعا اطلاق دارد و استدلال امام به آیه

هم عنوان تعبد را ندارد، یعنی امام می‌خواهد بفرماید اگر دیگری هم توجه می‌کرد این آیه هم قابلیت استدلال دارد.

## نظر استاد

به نظر می‌رسد ما که می‌گوییم این روایت «احمد بن محمد بن عیسی عن ابیه عن الصادق(ع)» مرفوعه است، چرا که محمد بن عیسی از اصحاب امام رضا(ع) و امام جواد(ع) و بعضی گفته اند از اصحاب امام کاظم(ع) هم بوده است و روایت می‌شود مرفوعه و نمی‌توانیم به آن استدلال کنیم، ولی آیا ما نمی‌توانیم بگوییم استدلال امام به آیه که تعبدی نیست و ما صحت سند را در فرضی می‌خواهیم که امام تعبداً چیزی را فرموده باشند و بگوییم حالا که سند صحیح است ما باید متعبد به این شویم.

اما در جایی که عنوان تعبدی را ندارد و لفاظی آن بقول و لمدعی عن یدعی که اصلاً ما از ابتدا می‌گوییم «فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» اطلاق دارد، چه امام استدلال کرده باشند چه نکرده باشند. با توجه به ضوابط الفاظ و ادبیات و ظهورات، این آیه اطلاق را اقتضا دارد. ذلک ارتباط زن و شوهر است، مطلقاً ارتباط استفاده زن از شوهر و بالعکس، می‌خواهد عنوان تمتع را داشته باشد یا نداشته باشد. وراء این، یعنی اگر غیر از این زن استفاده کند یا زن از غیر استفاده کند مطلقاً، یکی از آنها هم عرض کردیم که اگر زن از نطفه غیر استفاده کند و در رحم خود قرار دهد، این شاملش می‌شود. بعضی از آقایون می‌فرمودند که اگر زن و یا مرد خودش بخواد لعب به فرج کند، بله شامل آن نمی‌شود و باید طرفینی باشد.

## شمول روایت ما نحن فیه

ولو اینکه این حدیث هم صحیح السند باشد برای استمناء استفاده شده است، ولی در مورد زن و شوهر اینچنین است که اگر زن، خود را در اختیار غیر قرار دهد **امّا من الزنا و امّا للاستفاده من نطفته** و... تمام اینها در اطلاق «ما وراء ذلک» است و «فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» این را شامل می‌شود. نکته این است که ولو سند روایت مرفوعه است و اشکال دارد، اما ما باشیم و خود آیه، ذیل آیه اطلاق دارد. شما این همه به اطلاقات آیات شریفه تمسک می‌کنید آیا باید روایتی هم کنار آن باشد؟ ما در اصول اثبات می‌کنیم که اصالة الاطلاق یکی از مصادیق اصالة الظهور است و حجیت آن عقلائییه است و شارع هم بنایی غیر از بناء عقلاء در محاورات خود ندارد و لذا می‌توانیم به این اطلاق در ما نحن فیه استدلال کنیم.

## نتیجه بررسی آیات و روایات تا اینجا

تا اینجا استدلال به آیات و روایات تمام شد و بحث در این بود که نطفه مرد اجنبی را در رحم غیر از زوجه و کنیز خودش اگر قرار دادند چهار روایت مطرح کردیم و حرمت را استفاده نکردیم، و از چهار آیه شریفه، فقط از ذیل آیه 5 سوره مؤمنون، آن هم از اطلاقش توانستیم حرمت این عمل را استفاده کنیم.

## دلیل سوّم برای حرمت تلقیح

دلیل سوم برای حرمت در باب روایاتی که علل احکام را بیان می‌کنند، آیا از این راه می‌توانیم حرمت را استفاده کنیم؟ - در فقه اگر فقهی دلیلی را ذکر کند و رد شود این فایده ای ندارد. بزرگان ما در فقه اگر در موردی احتمال 10 دلیل است همه را باید

مطرح کنند، چون اگر به دلیلی خدشه وارد شود به دلایل دیگر پناه می‌برند، ممکن است در نهایت 5 دلیل در نهایت برای حرمت این کار بیاوریم که از این 5 دلیل بعضی 1 دلیل را قبول کنند و بعضی 2 دلیل را قبول کنند.

فقه این است که فقیه تا بتواند دلیل بیاورد برای نفي و اثبات، و قوت فقاہت هم همین است، یک روایتی است در ج 20 وسائل الشیعه چاپ جدید، ابواب النکاح المحرم، باب 1، ح 15، ص 311، در این حدیث دارد «**باسنادہ عن محمد بن سنان عن الرضا(ع) فیما کتب علیہ من جواب مسائلہ**» محمد بن سنان مسائلی را از امام هشتم(ع) سوال کرده و در آنچه که امام در جواب نوشته اند این آمده است: «**و حرم الله الزنا لما فيه من الفساد**» خداوند زنا را حرام کرد چون در آن فساد وجود دارد «**من قتل النفس**» مراد از قتل نفس چیست؟ بیشتر ظهور در این دارد که نطفه ای که از مرد خارج می‌شود اگر در رحم زوجه خود قرار می‌داد بچه ای بوجود می‌آمد اما حالا باید دور بریزد و از بین می‌رود «**ذهاب الانساب**» اگر زنا جایز بود این زن هر روز با مردی ارتباط داشت و در آخر معلوم نمی‌شد که این بچه برای کیست «**و ترک التریبۃ للاطفال**» تربیت اطفال ترک می‌شد، و از این روایت استفاده می‌شود که ترک تربیت اطفال جایز نیست ولو اینکه از نظر فقهی بزرگان قائلند به کراهت، «**و فساد المواریت و ما أشبه ذلک من وجوه الفساد**» آنچه که شبیه اینها است از وجوه فساد است. در تاریخ خوانده اید که در عرب وقتی می‌خواستند به کسی اهانت کنند او را به مادرش منسوب می‌کردند و می‌گفتند مثلاً ای علی پسر هند، برای اینکه بخواهند تعریضی بزنند به اینکه پدر تو مشخص نیست و ممکن است از راه نامشروع بدنیا آمده باشی. و اینکه می‌گویند مثلاً زید بن علی و اسم پدر را می‌آورند این وجهش این است که نسب مشخص باشد.

## بررسی سند این روایت

سند صدوق تا محمد بن سنان صحیح است الا سندی که مربوط به مکاتبه است. یعنی هر جا صدوق از محمد بن سنان مطلبی را نقل می‌کنند سندش صحیح است الا در این مکاتبه، که در افراد این سند افرادی هستند که محل اشکال هستند.

## بررسی رجالی محمد بن سنان

بحث مهم راجع به خود محمد بن سنان است اولاً بحثی بین رجالیین است که محمد بن سنان و عبدالله بن سنان دو نفرند یا عبدالله هم همان محمد بن سنان است؟ بحثی وجود دارد که به این بحث کاری نداریم. خود محمد بن سنان از افرادی است که هم جرح دارد و هم تعدیل دارد، مثلاً نجاشی می‌گوید که «**له مسائل عنه معروفة و هو رجل ضعیف جداً لا یعول علیہ**» اعتماد بر او نمی‌شود «**و لا یلتفت إلی ما تفرد به**» و آنچه که متفرد به او است توجهی به او نمی‌شود. شیخ طوسی می‌گوید «**و قد طعن علیہ و ضعف**». کشی از ابن حمدویه نقل می‌کند که او گفته است «**لا استحل أن أروي احادیث محمد بن سنان لأنه قال قبل موته. كلما حدثکم به لم یکن لی سماعاً و روایة، انما وجدته**» محمد بن سنان قبل از فوت گفته است آنچه که من حدیث کرده ام نه شنیده ام، نه روایت است بلکه یافته ام آن را و خودم به آن رسیده ام.

«**و روي الكشي عن الفضل بن شاذان أن من الكذابين المشهورين محمد بن سنان**» این طرف قضیه که رجالیین بزرگ نجاشی و شیخ و کشی همه او را تضعیف کرده اند و روایتی است که سند این روایت درست است از امام باقر (ع) که فرموده است «**جزی الله صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم عني خیر فقد وفوا لی**»، خدا جزای خیر دهد به صفوان و محمد بن سنان و زکریا بن آدم، اینها به من وفا کردند این از این روایت و از آن طرف ثقات هم از او نقل می‌کنند، احمد بن محمد بن عیسی اشعری که در آن سند استمناء بحثش بود، احمد بن محمد بن عیسی آدمی مقید است و احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم بیرون کرد برای اینکه احادیث ضعیف را نقل می‌کرد، اما همین محمد بن عیسی اشعری از محمد بن سنان روایت نقل می‌کند.

مفید در ارشادش گفته «من اهل الورع و العلم و الفقه»، و ابن قولویه در کامل الزیارات از او نقل می‌کند، صاحب وسائل توثیقش کرده و ابن طاووس نیز توثیقش کرده است و نتیجه این می‌شود که محمد بن سنان کسی است که هم جرح دارد و هم تعدیل. خب در این موارد باید چه کار کرد؟

## اقوال تعارض جرح و تعدیل

در این مسئله 5 قول بین اهل درایه و رجالیین وجود دارد و جمهور علماء همین نظر را دارند و می‌گویند در تعارض جرح و تعدیل قول جارح مقدم است، بعضی‌ها هم قول معدل را مقدم می‌کنند، و سه قول هم به عنوان تفصیل وجود دارد؛ که سبب جرح ذکر شده است یا نه، و یا آن کسی که تعدیل کرده گفته ملکه دارد یا ندارد. و عمده آنچه که مطابق با تحقیق است این است که ما نمی‌گوییم جرح مقدم است، بلکه این جرح و تعدیل با هم تعارض می‌کنند و هیچ کدام برای ما اعتبار ندارد.

اگر ما بگوییم جرح مقدم است باید بگوییم محمد بن سنان مجرح و فاسق و غیر موثق ولی اینها با هم تعارض می‌کنند و وقتی که با هم تعارض کردند نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که فرض می‌کنیم هیچکدام از اینها نیست و وثاقت برای ما ثابت نیست و سند از این نظر اشکال دارد.

## مقایسه این روایت با بحث تسامح در ادله سنن

نکته‌ای که وجود دارد این است که آیا همان بحثی که در تسامح در ادله سنن مطرح می‌شود و کسانی که می‌گویند در ادله سنن می‌شود تسامح کرد، آیا در این روایتی که حکمی را بیان نمی‌کند و علت حکم را بیان می‌کند آیا شبیه بحث تسامح در ادله سنن، در اینگونه روایات هم می‌توان بگوییم اگر راوی ضعیف السندي آمد و گفت حکمت علت و جوب صلاة معراجیت است و الصلاة معراج المؤمن، این روایات را هم ملحق به آن کنیم؟ آنجایی که ما می‌خواهیم حکمی را به کرسی بنشانیم بله، اما آنجایی که علت را بیان می‌کند بگوییم تسامح کنیم؟

جواب این است که نه، چه بسا این روایاتی که علل حکم را بیان می‌کند از آن بخواهیم احکام دیگری استفاده کنیم و لذا اگر در روایت احکام، راوی ضعیف را نتوانیم قبول کنیم، در اینگونه روایات به طریق اولی نمی‌توانیم قبول کنیم، چون می‌خواهیم حکم کلی را استنباط کنیم. با قطع نظر از سند روایت و با فرض اینکه این روایت صحیح است آیا از این روایت می‌توانیم استفاده کنیم به همین علتی که در اسلام زنا حرام شده است، همین علت در تلقیح مصنوعی هم وجود دارد؟ پس به همین علت آن هم باید حرام باشد؟ بقیه بحث تا فردا ان شاء الله.